

## « من از انسانها منصرف نمی شوم! »

## « افغانستان، کشوری بدون امید؟ »

(بخش - سوم)

نمونه های مشاهدات خانم «شیفتن» در همچو شرایط بحرانی بی سابقه در کشور ما، خیلی با اهمیت است. این خانم با تحصیلات حرفوی و طوریکه بمشاهده می رسد با دید بشر دوستانه و فرهنگ عالی انسانی، اتباع افغانی را در لحظات معین درس وظیفه شناسی و وطنپرستی می دهد و در حالیکه خود از شرایط زنده گی پیشرفته و راحت، بیک محل فاقد اکثریت امکانات رهاپشی، به انسان و انسانیت در فاصله هزاران کیلومتر، آنهم در یک محیط فرهنگی و لسانی متفاوت یاری می رساند، زنده گی خود را به خطر مواجه ساخته، تا امکان نجات زنده گی یک انسان دیگر را که ممکن بمخاطره روبرو شده باشد، نجات دهد. حال می بینیم که زنده گی او از جانب چه دستهای مرموز به خطر روبرو گردیده است. در حالیکه همین خانم، انتقال دهنده معاشات حاکم همچو محل نیز بوده است، که از منبع پول جمع آوری شده اعانه از جامعه آلمان برای شفاخانه بدست آورده بود.

شیوه نویسنده گی خانم «کلارا»، با چنان سبک ساده و خاصی بمشاهده می رسد، که در هر مطلب ادعا شده، مستند حرف زده است. هر خواننده را به حقیقت موضوع معتقد می سازد، برخلاف ممکن هر یک ما، نوشته های برخی از قلم بدستان مانرا دیده باشیم که با متون عالی دری و یا پشتو، در موارد مختلف از تبلیغاتی گرفته تا معلوماتی، چنان موضوعات عام و احکامی را بدون ارائه نمودن سند و منبع و یا ثبوت، برشته تحریر می آورند، که ممکن نه خود و نه دیگران از آن نه سود و نه ضرر ببینند. چنین نوشته های کلیشه بی ولو به هر اندازه که تند و تیز و جذاب تحریر شده باشد، چون مفهوم مشخص انتقال نمی دهد، به ذهن کس هم باقی نمی ماند. همین واقعیت را همه می دانند. در جامعه آلمان، کسانی که از اصول انتقاد سازنده از دیگران و انتقاد از خود پیروی می کنند، می دانند که اگر یک انگشت انتقاد بسوی دیگری سمت داده می شود، باید فراموش نشود که سه انگشت بسوی خود انسان جهت می گیرد. اما خانم «شیفتن» حتی اخراج داکتران را با دلایل و ذکر نام و نواقص کار آنها دقیق تذکر داده است.

حال جریان حمله دزدان را که در بخش دوم تذکار یافته بود، به تفصیل بیشتر چنین رونویس می گردد: « این واقعه وحشیانه و بیرحمانه دیگر بر شفاخانه ما بوقوع پیوست. من در دفتر کارم بودم، تا بعضی امور سازمانی را اجرا نمایم. درین اطاق یک سیف قرار داشت، در بیرون فضا تاریک شده بود، همکاران مرد مصروف صرف غذا بودند. سالون غذا خوری یا اطاق طعام در یک فاصله دور قرار داشت، پنج دقیقه راه پیاده تا آنجا دربر می گرفت. آنها لحظه زمانی را دقیق منتظر بوده، می دانسته اند که، بمن هیچکس کمک کرده نمی تواند. ناگهان مرد «ماسک پوش» با «کلاشنیکف» از طریق در چوبی سرعت داخل شده، مستقیماً در مقابل ام قرار گرفت. یکی دیگری آن در خارج، مقابل کلکین، فرو برده قرار داشت، من شکل او را می توانستم بجا آورم، می توانستم ببینم که چگونه با چشمانش ما را مشاهد می نمود. این بیگانه در همین شبانگاه با صدای پُس پُس و ارگفت: «من کلید سیف را می خواهم!». بجواب گفتم: «سیف خالیست!». من فلج شدم و با حیرت و بی حسی در چوکی ام نشستم، قادر به اندیشیدن نبودم....» به ادامه تمام جریان را حکایت نموده، می گوید که آنها حتی واقف بوده اند که، خانم «کلارا» سیف یا «گاوصندوق» کوچکی در اختیار دارد. وقتی دزد چندین مرتبه «پول، پول، پول» بزبان می آورد و بعد خانم «شیفتن» سیف را باز می کند و دزد در سیف پول نمی بیند، شخص داخل با بیرونی کوتاه مکالمه داشته، دست به ویرانی ها و تیت و پرک ساختن اسناد و «سی. دی» های جعبه های میز و الماری ها پرداخته، پاسپورت و کمی از اشیای شخصی خانم را می یابند و به جیب می زنند. بقول خانم «کلارا»، این مرد اصلاً حالت دیگری فکر می کرده است که در همچو شفاخانه، باید پول زیاد می بود. زمانیکه حین پالیدن، پول نمی یافت، «کلارا» شاهد بوده است که خیلی عصبانی می شده است. در خاتمه، خانم را با جبر و زوردر یک المای داخل ساخته، از بیرون قفل نموده، فرار را اختیار می نمایند. خانم، وقتی قادر به شکستن قفل از داخل الماری می گردد، می یابد که افراد فرار نموده بودند. در همین حالت اسناد را تنظیم می کند، میبیند که، کیبل ارتباطی تلفون «ستالایت» با آلمان را نیز قطع نموده بودند.

با قبول تمام تکالیف و مشکلات عدیده با محیط، بشمول موجودیت باند های جنایتکار، که در کتابش مفصل گزارش داده است، در فکر حفظ این شفاخانه برای زنان می باشد. بی نظمی هائیکه در اداره و امنیت و مسئولیت مردم می بیند، علاوه از سطح نازل درک مسئولان امور در اداره، تهدید های باند ها، که حتی بنابر معلومات درین کتاب، علاوه از قاتلین در قطار آنها، از موجودیت معتادین به مواد مخدره نیز سخن زده شده است، که مناسبات خویشاوندی بعضی ها، با مأموران دولتی و سائر فامیل های قدرتمند، امنیت مردم را بمخاطره انداخته، بصورت عموم ترس انتقام جوئی، عادات به اصطلاح جرأت اخلاقی را در جامعه، خفه ساخته اند.

خانم «کلارا»، تحت عنوان «عساکر امریکائی خود را نامحسوب می سازند»، در بخش گزارشات سال ۲۰۰۳ می نویسد: خارج از افغانستان بندرت کسی اطلاع دارد که همه اعراب باید در همین سال کشور را ترک می نمودند. بسیاری مکاتب و شفاخانه ها، توسط اعراب تمویل می گردید. همه این تأسیسات یکباره بدون حمایت ماندند. تا آنزمان خیلی خوب سازمانیافته بوده اند، در آنها نظم برقرار بوده، معاشات آنها هم نسبتاً بلند بوده است. در نتیجه چنین تصمیم برای این کشور که بغیر از آن کمبودی در مواظبت داشته، یک فاجعه بوده است. بخصوص تعلیم و تربیه و صحت عامه. اگرچه حکومت اعلان نمود که مصارف تأسیسات را بدوش خواهد گرفت، ولی از کدام مدرک باید پرداخته می شد؟ این امر کاملاً خیالی بوده است. بار دیگر چیزی از دست خواهد رفت، که برای انسانها خیلی با ارزش بوده است. والدین اطفال را که اولاد های آنها در همچو مکاتب شامل بوده اند، «کلارا» می نویسد که به آنها مشوره داده است، تا پول جمع کنند، و معاش معلمین را بپردازند. در برخی از مکاتب نو تأسیس این کار عملی گردیده است، به نسبت آنکه در افغانستان تغذیه کننده فامیل مقدماً مرد هاست. اینگونه بیهوشی و اغما به نسبت چنین تصامیم جنون آمیز، بندرت قابل تحمل بوده است. «این امر باعث شد، که وضع در مقایسه با برداشت مقدماتی اروپائی ها، روز تا روز به بی ثباتی گراید. در نتیجه ما خود شبانه به ندرت قادر به انجام عملیات های عاجل بوده ایم، زیرا یک جراح خوب ما و یک داکتر نسائی و ولادی، به نسبت واهماتی که برای آنها بوجود آمده بود به کابل رفتند. حتی در زمان طالبان چنین ترس و واهمه وجود نداشته است.» (صفحه ۵۳)

در همین گزارش آمار تلفات زنان را در زمان بارداری، ده فیصد دانسته، اینرا هم تذکر می دهد که در دهات، خانم ها ولادت را در خانه های خود، می گذرانند که در حالات بغرنج، چون شفاخانه نیست، تلفات بیشتر می باشد.

خانم «کلارا» بر جوانب مختلف پرابلم های اجتماعی، سیاسی و امنیتی تماس گرفته، در جایی تأکید نموده است که تنفر نسبت به عساکر خارجی روز تا روز شدید تر گردیده است. از جانب دیگر، درین کتاب مکرراً تأکید صورت می گیرد که تمام فعالیت ها و توجه در کابل است، و به ولایات توجه لازم صورت نمی گیرد. در جایی وضع امنیتی را با ذکر سه کلمه خلاصه می سازد: غیر قابل پیش بینی، حيله گر و مژور و عمدی. و به ادامه می نویسد «... گروه های سیاسی و باند ها بر کشور مسلط اند. حکومت مرکزی در رأس آن حامد کرزی فاقد قدرت است. آنها اوضاع را تحت کنترول خود آورده نتوانستند... کینه ضد امریکائی بر آلمانها نیز سرایت نموده است. آنها وابسته به ناتو اند و از حکومت فغانستان حمایت می کنند روحیه ضد اشغالگری روز تا روز توسعه می یابد...» (صفحه ۵۶)

ختم

بخش سوم

ادامه دارد

۰۹,۰۶,۲۰۱۱